

## شعر

گرفته ز دود تفنک مهر و ماه  
فضای فلک شد چو کلخن سیاه

غازیان ورساق و دلاوران با استحقاق دست به تیر و سنگ بردند و رومیان  
بروج حصار را به زمین هموار گردانیدند و جبراً و قهر آقلعه را گرفتند. غازیان  
پناه به مسجد بردند. رومیان متوجه ایشان شدند. ورساق ها شمشیر ها کشیدند  
و از مسجد بیرون آمده چندان که می توانستند کوشیدند تا مجموع به مردی  
کشته شدند. اما سلطان سلیم قلعه را به مردم خود سپرده روانه علاء الدوله  
ذوالقدر کردید.

**گفتار در معاربه نمودن مصطفی بیغلو چاوش با نور علی خلیفه روملو**

در این سال، مصطفی پاشا، که از قبل سلطان سلیم حاکم طرابزون بود، با  
لشکر بسیار [و رومیان خونخوار] متوجه ارزنجان گردید. چون نور علی  
خلیفه روملو از توجه او مطلع گردید، به اتفاق محمد بیک ایغوت اوغلی،  
رایت نهضت بدان جانب افراخت و عساکر نصرت یزک در حوالی چمشگزک  
رسیده. بیغلو چاوش، با لشکر با جوش و خروش نمایان شد. در برابر  
غازیان صف سپاه بیاراست. نور علی خلیفه با هشتصد سوار جرار بر قلب رومیان  
دیو سار که زیاده بر ده هزار بودند تاخت و به نوک سنان نقش وجود جمعی را از  
صفحه هستی محو ساخت و عاقبت رومیان غالب آمده نور علی خلیفه را به قتل  
آوردند و ایغوت اوغلی با جمعی سالم بیرون رفتند.

## وقایع متنوعه

در این سال، دیو سلطان روملو از بلخ به بارگاه خاقان اسکندرشان آمد  
و یک صندوقچه پر از پیکان که در جنگ از بکان از اسب **مرد** بیرون آورده بود  
بدان حضرت نمود [این که] در جمیع مدارک بر از بکان غالب آمده بود و احوال

بی صاحبی ولایت خراسان را عرض نمود. [ بنا بر آن، خاقان اسکندر شان<sup>۱</sup> ] سلطنت خراسان را از سر حد سمنان تا کنار آب آمویه به حضرت شاه دین پناه<sup>۲</sup> عنایت نمود و امیر خان [ موصولو ]<sup>۳</sup> تر کمان را لله آن حضرت ساخت.

### متوفیات

علاء الدوله ذوالقدر مدار خود را بر مکر و تزویر نهاده بود. هر بار که رسولان سلطان روم به نزد وی می آمدند، او جمعی از ملازمان خود را رخوت مصریان<sup>۴</sup> می پوشانید و به مجلس در آورده می گفت که ایشان ایلچیان مصراند [ که از نزد سلطان قانسو نزد من آمده ]<sup>۲</sup> و تحف بسیار آورده اند و در نزد رسولان روم می گفت که ایشان را ایذای بسیار می کردند و به ایلچیان روم می گفت که تابع سلطان روم و از مصریان بیزارم و به رسولان سلطان مصر نیز بر همین منوال سلوک می کرد و از طرفین زر بسیار می گرفت و دایم می گفت دو مرغ دارم: یکی بیضه طلا می کند و یکی بیضه نقره که مدعی سلطان روم و مصر باشد.

در این سال، سلطان سلیم داعیه آن داشت که بار دیگر با خاقان اسکندرشان مقابله نماید و به این اندیشه، ذخیره بسیار در سرحد علاءالدوله جمع آورده بود. علاء الدوله آن را مفت خود دانسته غارت کرد و از این غافل که با خرطوم فیل بازی کردن و به خار پیشانی مار خاریدن درهلاک خود کوشیدن است. باد کردار کرد فتنه انگیزخت و خاک ادبار بر فرق روزگار خود ریخت. چون سلطان سلیم از آن نهب آگاه گشت، فسخ عزیمت آذربایجان کرده به صوب مرعش روانه شد. علاء الدوله چون تاب مقاومت نداشت لوای فرار به جانب کوه درنا بر افراشت.

۱- م: [ هم درین سال، بنا بر قول دیو سلطان روملو، خاقان اسکندرشان ]

۲- م: مظهر لطف اله ابوالمظفر سلطان شاه طهماسب.

۳- م ندارد.

۴- ن: مصریانه - م: عربان مصر



سلطان سلیم سنان پاشا را با چهل هزار سوار از پی او روان ساخته مقدمه لشکر روم در وسط جبال مذکور به او رسیدند . علاء الدین ، به اتفاق پسر خود سلیمان - بیک ، از کمین درآمده بر جنود روم حمله نمود . بعد کشتش و کوشش ، لشکر ذوالقدر شکست یافتند و مرد مجهولی علاء الدوله را به قتل آورده سرش را نزد سنان پاشا آورد . سنان پاشا سر او را نزد سلطان سلیم فرستاد .

## شعر

ولی آخر از چرخ آیین نفاق      شه ذوالقدر کرد رو در محاق  
گرفتار شد خصم آیین ستیز      بریدند فرقش به شمشیر تیز  
و خواندگار از آن مرد که سر بریده بود پرسید که داعیه چه منصب داری  
تا به تو بدهم . آن مرد احمق گفت که منصب آقای خود . و آقای او از  
اوسط الناس بود . آقای او را پاشا کردند و منصب او را به وی دادند . و سلطان -  
سلیم بر تمام ولایت ذوالقدر استیلا یافت . پس ذوالقدران بعضی ملازم سلطان سلیم  
شدند و فوجی متوجه درگاه خاقان اسکندرشان و زمره ای روانه درگاه سلطان -  
قاصو گشتند . دولت سلاطین ذوالقدر به نهایت رسید و از این طبقه در کتب  
تواریخ چهار نفر یافتیم که سلطنت کرده اند : ملک اصلان ، سلیمان ، ناصر الدین ،  
علاء الدوله . مملکتشان مرعش و البستان و صاحب هشتاد هزار خانه ذوالقدر بودند .  
خواجه آصفی ولد خواجه نعمه الله قهستانی بود که چند گاه به وزارت  
سلطان ابو سعید قیام می نمود . در شانزدهم شعبان وفات یافت و شخصی در تاریخ  
او گفته :

## شعر

چون آصفی آن چشم خرد را مردم      در ابر اجل گشت نهران چون انجم  
پرسید دل از من که چه آمد تاریخ      گفتم ز برات آمده روز دوم

مولانا نظام استر آبادی در این سال مهر خموشی بر لب نهاد و از تصانیفش کتاب بلقیس و سلیمان و دیوان قصاید .

مولانا ریاضی ساوجی در این سال از عالم انتقال نمود و سنش از هشتاد متجاوز بود . از تصانیفش تاریخ سلطان حسین میرزا است [ که به نظم در آورده . ]<sup>۱</sup>

### گفتار در وقایع سنهٔ اثنی و عشرين و سعمایه

#### ذکر محاربهٔ بیغلو با قراخان استاجلو

در آن اوان که خاقان اسکندرشان حکومت دیاربکر را به قراخان رجوع نمود ، خان در ماردین قرار گرفته زمام مهام را در قبضهٔ اقتدار احمد چلبی نهاد . احمد چلبی مال و جهات آمد را به قراخان نداده خان قصد او نمود . احمد چلبی بر این معنی اطلاع یافت و چنان که بی وفایی لازمهٔ ذات او بود ، قاصدی نزد بیغلو چاوش فرستاده عرضه داشت کرد که مناسب چنان می نماید که به سرعت هر چه تمامتر خود را بر حوالی این دیوار اندازی . تا آنچه مطلوب تست حاصل گردد . بیغلو چاوش در طی مسافت مسارعت کرده چون به حوالی شهر رسید ، احمد چلبی وی را استقبال نمود و مفاتیح قلعه را به وی سپرده بیغلو چاوش در آمد متمکن گردید و قراخان چون از استیلا ی او آگاه گردید ، با فوجی از دلاوران متوجه آمد گردید تا مردم آن جا را از جادهٔ خلاف به شاهراه وفاق آورد . چون بدان حدود رسید ، مردمان شهر با رومیان اتفاق کرده از دروازه بیرون شتافتند و دست به انداختن تیر و راندن شمشیر بردند و غازیان را نگذاشتند که به حصار آیند و خان از موافقت ایشان مأیوس شده اطراف آن ولایت را متصرف شد و شوارع را مضبوط کرد و نگذاشت که يك من بار به شهر آورند . بیغلو چاوش عاجز گشته از قلعه پنج هزار سوار به جنگ غازیان روانه ساخت . قراخان ، با فوجی از ابطال



دهر و سپاهی سراسر باخشم و قهر، عنان یکران به جانب رومیان معطوف گردانیده  
برایشان تاخت و مهم ایشان را بر حسب مدعا ساخت. چنانچه يك تن از ایشان  
سالم<sup>۱</sup> نماند و خان چون این جماعت را به قتل آورد، مظفر و منصور عنان به صوب  
اردوی خود تافت و بعد از چند روز خبر آمد که بیغلو چاوش قریب بیست و چهار  
هزار سوار و پیاده مجتمع ساخته از آمد بیرون آمده. بنا بر آن قراخان  
از اردوی خود جدا شده روی به طرف معسکر بیغلو چاوش آورده در قوروق  
سر ماردین معسکر ساخت. آنکاه متوجه آن شد که به زودی به مقابله<sup>۲</sup> خصم  
توجه نماید و مجدداً ادیم زمین را از خون عدو کالکون سازد و قدورمش سلطان  
نیز وی را ترغیب می نمود و می گفت که دشمنان خاندان صفویه را بیش از این  
مهلت نمی باید داد و به زخم شمشیر و خنجر رخنه ها در دیوار وجودشان می باید  
کشاد. اما در آن اوان، از نزد خاقان اسکندرشان قورچی رسیده بود و حکم  
آورده بود که مقابله نکنند تا از این جانب مدد نرسد<sup>۳</sup> و سایر مردمان نیز سرعت  
در محاربه به مصلحت نمی دانستند و می گفتند تا زمان وصول کمک با حریف  
دست در گم نمی باید زدند و خان رای قدورمش را به صواب اقرب تصور نمود.

روز دیگر، بر ابرش گردون خرام سوار شده و اعلام را بر افراخته جوانان  
را چنان که باید و شاید مرتب ساخته از آن جانب بیغلو چاوش میمنه و میسره  
را به مردان کار استحکام داد و در پیش لشکر خود عرابه ها پر از ضرب زن<sup>۴</sup> و  
فرنگی تعیبه نمود و اطراف آن را به زنجیر بر یکدیگر بست و پس جنود را به  
شتران [ و کبتلکه ]<sup>۴</sup> مضبوط گردانید و چون صف هر دو لشکر در آن صحرا

۱ - م : زنده و سالم .

۲ - م : برسد

۳ - ضرب زن فرنگی .

۴ - س : کبکبه - نسخ سدون : کسبکه - م ندارد .

که نمونه دشت محشر بود مرتب گشت، بار اول غازیان شمشیرها را آخته و نیزه‌ها بر مخالفان راست ساخته بر رومیان جلو انداختند و چپ و راست را از جا برداشته به قلب رسانیدند. چون راه فرار رومیان مسدود بود، ناچار به جنگ شروع نمودند. منقول است که در آن روز، جمعی از رومیه، از ضرب شمشیر غازیان اسب را گذاشته پا بر دوش یکدیگر نهاده می‌گردیدند.

## شعر

از هیبت بلارک چون برک کندنا  
شخص مبارزان شده چون شاخ زعفران<sup>۱</sup>  
از صاعقه چو باطن آتشکده زمین  
وز زلزله چو ظاهر فالج زده زمان  
غازیان رستم توان به ضرب تیغ بران رخنه در جان جوانان انداخته خرمن  
بقای ایشان را به باد فنا دادند. زبان تیغ آیت کل من علیها فان<sup>۲</sup> به گوش جان  
فرو می‌خواند و صغیر نیر پیغام کل نفس ذائقة الموت<sup>۳</sup> به نزدیک و دور می‌رسانید  
و چندان کشته بر هم افکنده که سواران را مجال کشتن و پیاده را محل  
گذشتن نماند.

## شعر

ز بس کشته در عرصه شور و شر  
اجل را نبوده مجال گذر  
امرای سنجق به پاشا گفتند که لشکر ما زیر و زبر کشته. مهم از استعمال  
نیران قتال گذشته. لایق آن که به مضمون الفرار فی وقته ظفر عمل نماییم و از  
مقتضای فحوای الفرار مما لایطاق من سنن المرسلین تجاوز نفرماییم. بیغلوچاوش  
این سخنان را قبول نکرده لشکر خود را استمالت داده به جنگ تحریرک نموده  
بار دیگر رومیان پر شور و شر حمله کردند. باز غازیان ایشان را برداشته به قلب

۱ - م : ادغوان

۲ - سورة الرحمن ۲۶

۳ - سورة العنکبوت ۴۷ - سورة الانبیاء ۳۶.



رسانیدند. نزدیک به آن رسید که بیغلو چاوش از معرکه ستیز عنان بکران به وادی کریز منعطف گرداند. خان اعراض کرده بر قلب رومیان اسب انداخت. قضا را تفنگی کشاد یافته سبب انقطاع رشته حیات او گردید. غازیان دل شکسته شدند و رومیان از جای خود به حرکت آمده قزلباش فرار بر فرار اختیار نمودند و بیغلو چاوش، مسرعی جهت این خبر نزد سلطان سلیم فرستاده، دیار بکر را تصرف نمود.

## ذکر معاربه نمودن سلطان سلیم با سلطان قانصو پادشاه مصر و شام و شکست یافتن سلطان قانصو

در این سال، سلطان قانصو از مصر علم عزیمت به طرف حلب بر افراخت و در آن زمان خیر بیگ که امیر الامرای حلب بود از سلطان قانصو خوفی داشت. بنا بر آن، رسولان نزد سلطان سلیم فرستاد و عرضه داشت که اگر چتر زرنکار سایه سعادت بر این دیار اندازد، بنده مانند دولت و اقبال کمر خدمت بر میان جان بسته در فتح ولایت عربستان سعی مینمایم و حلقه عبودیت در گوش هوش کشیده بقیه ایام زندگانی در ظلال اعلام می گذرانم.

سلطان سلیم تسخیر ولایت عربستان<sup>۱</sup> را [با خود]<sup>۲</sup> مقرر گردانیده حکم کرد که جنود ممالک محروسه از اقصای ولایت فرنگستان تا دیار قزلباش در اماسیه جمع گردند و به ترتیب اسباب قتال و جدال از ضرب زن و توپ فرنگی<sup>۳</sup> اشارت فرمود. بعد از اجتماع عساکر، به جانب حلب در حرکت آمده از آن جانب، سلطان قانصو با سپاه بسیار روانه جنگ و پیکار گردید و در مزار داد

۱ - م : ولایت مذکور .

۲ - م ندارد

۳ - م : توپ و فرنگی .

نبی ﷺ نزول نمود و سپاه چون ذرات آفتاب وافر و مانند قطرات مطر متکثر، همه جوانان نو خاسته و سراسر تن و پیکر به کروکه [ و بکتر ]<sup>۱</sup> آراسته مستعد قتال و جدال گردیدند و سلطان سلیم در حوالی معسکر دشمن نزول نمود.

## شعر

چو آهوی چین مانده شد از ستوه شکم برد و بنهاد بر تیغ کوه  
 شکم ناکهان گشتش از تیغ چاک پر از نافه مشک شد ناف خاک  
 جماعتی را به حراست لشکر پیش فرستاد و از جنود پادشاه مصر فوجی  
 نیز به طلایه بیرون آمدند و لوازم پاس به جای آوردند. چون آفتاب نورانی علم  
 بر افراخت و لشکر کواکب را مغلوب ساخت.

## شعر

سحر گاه کاین شاه انجم چشم بجنبید از جا<sup>۲</sup> به طبل و علم  
 دعید از افق صبح صادق شکوه کف انداز شد بختی مست کوه  
 ز داغ افق آسمان در گرفت فلک پنبه صبح را بر گرفت  
 ز داغ چنان تازه خون شد روان شد از خون افق عرصه نهران  
 ز خورشیدومه طبل زرین به چنگ زدند از فلک قدسیان طبل جنگ  
 پی کینه این خوئی خانه سوز به خون شست رخسار عالم فروز  
 سلطان سلیم به ترتیب جیش پرداخته قراجه پاشا قرامانی را به میمنه فرستاد  
 و سنان پاشا و ذوالقدر اوغلی، [ علی بیک ولد ]<sup>۳</sup> شهسوار را به میسره جای داد و  
 پیش صف را از عرابه های پر از ضربزن و توپ فرنگی<sup>۴</sup> بیاراست وینگیچربان

۱ - م : به تکبر - س ندارد

۲ - س : چو طبل ...

۳ - م ، ن ندارد.

۴ - ن ، توپ و تفنگ



پنج صف در عقب یکدیگر در پیش عرابه ایستادند و از آن جانب سلطان قانصو نیز صف سپاه را پیراسته خیر بیک را به جوانفار مقرر کرد و جان وردی غزالی را که حاکم حمص و حمی بود به بر انفار امر فرمود و خود در قلب جای گرفته آن [دو] پادشاه جنگجو، بدین ترتیب، در برابر هم ایستادند. لشکر مصر قرب صد نفر [مرد وار]<sup>۱</sup>، بر فراز پشته ای که مشرف بود، برآمدند تا سپاه سلطان سلیم را ملاحظه نمایند. قراجه پاشا پنج شش عرابه با ضربزن در برابر ایشان فرستاد و توپچیان آتش داده چهار کس را زدند و باقی فرار کرده به قشون ملحق شدند.

در آن اثنا، جان وردی غزالی، با جمعی دلاوران عرب از روی غضب، بر میمنه رومیان تاخت و قراجه پاشا به مدافعه شتافت و از دستبرد جیش مصریان نجات و قرارش تزلزل پذیرفته شکست بر جوانفار سلطان سلیم اقتاد و مصریان به عقب قلب سلطان سلیم درآمدند و قریب پنج شش هزار کس را به نوك نیزه از اسب انداختند. افتاده ها پیاده روانه قلب سلطان سلیم شدند.

باردیگر جان وردی غزالی از قفای میسر در آمده سه هزار سوار ازمر کب انداختند و لشکر روم فرار کرده تا پیش خواندگار مجال توقف رامحال دانستند. و غلامان مصر ایشان را تعاقب نموده در برابر تیپ خواندگار آمدند و ینگیچریان به ضرب تفنگ ایشان را که ثریا صفت جمع شده بودند، مانند بنات النعش متفرق گردانیدند. القصه سنان غلامان مصری همچون شهاب ناقب<sup>۲</sup> به سوی عفاریت رومیان<sup>۳</sup> زبانه می کشید و تفنگ رومیان از درع و خفتان مصریان چون باد شبگیر از لباس حریر بیرون می وزید.

۱- م: ندارد

۲- م: سوار

۳- م: بر روی هوا به سوی

۴- م: روم

## شعر

در آن انجمن بهر دفع کزند  
تفک ریخت بر آتش کین سپند  
ز نوک سنانهای خارا گذر  
شده چشمه چشمه زره سر به سر  
دهان تفک از ستم باز کرد<sup>۱</sup>  
دری بر وجود از عدم باز کرد  
و از خشم و کین، روی یلان شیر شکار به رنگ دیده شیر شد و از غبار  
میدان، کام گردان جانسپار به طعم زهر مار گشت و از جوارح و اعضای چر کسان  
مجال گشتن و طریق گذشتن تنگی یافت و زمین و هامون با تل و کوه  
تساوی پذیرفت .

## شعر

ز غلطیدن کشتگان در مصاف  
شده پشته بر پشته چون کوه قاف  
اما چون سلطان سلیم جناحین خود را مغلوب دید، ینگیچربان را استمالت  
داده به انداختن توپ و تفنگ مأمور گردانید و تیب در جنبش آمده، متوجه  
سلطان قانصو شدند و قلب او را به توپ و تفنگ از هم فرو ریختند . [ در اثنای  
آمد شد تیر دلدوز و تفنگ آتش افروز، خیر بیک صف سپاه را ویران کرده  
به سلطان سلیم پیوست . ]<sup>۲</sup> سلطان قانصو چون حال بدین منوال دید دست از ستیز  
باز داشته روی به ملک گریز نهاد . رومیه ایشان را تکامیسی نموده جمعی کثیر را  
به قتل آوردند . در میدان پیکار، سلطان قانصو را مرده یافتند و هر چند ملاحظه  
کردند زخمی در او نبود و اموال نا محصور و غنایم موفور به دست عسکر روم  
افتاد . سلطان سلیم به حلب رفته اشراف و اعیان آن دیار از قلعه بیرون آمدند  
و مقالید خزاین و مفاتیح دروب و دفاین را به دست و کلای سلطان سلیم دادند .  
عجب است از صاحب کتاب افادت اثر حبیب السیر که در آن عصر بوده نوشته که

۱- س : دهانها تفنگ از ستم ... - ب : دهانها تفک از دهن ...

۳- س : ندارد



سلطان قانصو به اجل طبیعی مرد و سلطان سلیم بی جنگ بر آن دیار مستولی گشت و راقم این حروف ، حسن روملو ، زیاده از ده نفر دلاورانی که در آن جنگ حاضر بوده‌اند دیده و از ایشان شرح این جنگ پرسیده . بدین نوع است که گذشت .

### گفتار در مستولی شدن محمد زمان میرزا بر قبه الاسلام بلخ

در این سال ، محمد زمان میرزا به اتفاق امیر اردو شاه به ظاهر بلخ رفته آن بلده را قتل کردند. محمد بهارلو که ملازم دیوسلطان [ روملو<sup>۱</sup> ] بود برج و باره شهر را [ مضبوط<sup>۲</sup> ] گردانیده بعد از چند ماه ، روز شنبه خواجه حیدرعلی ، به اتفاق کلانتران ، دروازه عکاشه را به روی محمد زمان میرزا باز کردند. وی به شهر درآمد. محمد بهارلو در ارك متحصن شده بعد از دو روز، به عهد و پیمان بیرون خرامید و ملازم گردید و هم در آن اوان ، امیر [ جان<sup>۳</sup> ] محمد قاسم از شبرغان با پیشکش فراوان به خدمت میرزا محمد خان آمده ملازم گردید و امیر اردو شاه حکومت بلخ را به برادر خود قوام بیك داده بدان واسطه غبار نقاری به خاطر محمد زمان میرزا نشسته اتفاقشاق به نفاق مبدل شد .

### گفتار در فشلاق نمودن خاقان اسکندرشان در نخبچوان و رفتن

#### دیو سلطان به گرجستان

در این سال ، میان قرقره و منوچهر در گرجستان مجاربه واقع شد . قرقره فرار کرده [ در تبریز<sup>۱</sup> ] به سعادت ملاقات خاقان اسکندرشان استسعاد یافت . احوال مملکت گرجستان و استیلاي منازعان عرض کرد . رای آفتاب اشراق

۱- س ندارد

۲- م ، س : مستحکم

۳- س ، م : خان - حبیب السیر : « امیر جان محمد قلنجاک که حاکم شبرغان بود . »

یرتو التغات بر احوال منوچهر انداخت و حکم فرمود که دیو سلطان روملو و چر کن حسن تکللو و نارین بیک قاجار و قازاق بیک چوتند به تعجیل تمام متوجه شوند و سعی نمایند که شاید به عنایت الهی عرصهٔ گرجستان از وجود آن منحوس پاک شود. امرا از راه شوره کل متوجه آق شهر گشتند. چون قضای آسمانی و بالای ناگهانی به اطراف آن بلده محیط شدند. منوچهر از مشاهدهٔ این حال آتش در نهادش افتاد و پای فرارش از جای رفته با از ناروان متوجه قریهٔ دل<sup>۱</sup> کشته قاصدان نزد دیو سلطان فرستاد و از صلح سخن گفت. امرا رسولان وی را به قتل آوردند و به طرف وی ایلغار نمودند. چون به حوالی قریهٔ مذکور رسیدند، منوچهر فرار نموده به روم رفت و امرا به حوالی قلعهٔ تومک نزول نمود و آن قلعه بر قلعهٔ کوهی در میان درهٔ عمیق واقع شده. غازیان اعلام نصرت کشاده و شمشیر ظفر کشیده و دایره وار در گردش آمده نقطه کردار در میان گرفتند و چهارده روز میان گرجیان بد کردار و غازیان جرار جنگ واقع شد. آخر لشکر اسلام آب انبار قلعه را سوراخ کردند و کبران عاجز گشته روی به درگاه دیو سلطان آوردند. ارز بار<sup>۲</sup> نیز که و کیل منوچهر بود، بایشکشیهای لایق و تحفه های موافق، از قلعه درآمد<sup>۳</sup>. دیو سلطان حکومت گرجستان را به قره داده مراجعت نمود. در این یساق، دیو سلطان چر کن حسن را به یاسا رسانید.

### وقایع متنوعه

در این سال خاقان اسکندر شان در تبریز فشلاق فرمودند.

[ در این سال، شاه دین پناه<sup>۴</sup> به هرات رسیده در باغ شهر نزول اجلال

۱- م: فرسول.

۲- س ارز بار نیر - ج: ارز با تر م - ا: ربانیر.

۳- تصحیح قیاسی - نسخ: به در آمدند.

۴- م: و جهت بهار شاه دین پناه شاه طهماسب همراه امیر خان لله.



فرمود و بر مسند حشمت و اقبال بر آمده ابواب عدالت و رعیت پروری گشاده به یمن قدم آن حضرت ، در این سال محصولات در کمال خوبی آمد .<sup>۱</sup>

### متوفیات

مولانا عبدالله مر وارید در جوانی ملازمت سلطان حسین میرزا می نمود تا به مرتبهٔ صدارت رسید . آخر در جرگهٔ امرای عظام در آمده به جای میرعلیشیر مهر زد . بعد از فوت سلطان حسین میرزا ، در کنج انزوا قرار گرفته در این سال از عالم انتقال نمود و مصنفاتش بر این موجب است : دیوان قصاید و غزلیات ، تاریخ شاهی ، منشآت ، تاریخ منظوم ، خسرو و شیرین .

سلطان قانصو<sup>۲</sup> غوری به غایت فاضل بود و عالم پرور بود و به واسطهٔ قتل او دولت سلاطین چرا کسه بر طرف شد . و از این طایفه هژده تن پادشاهی کرده اند بر این ترتیب : عزالدین ایبک ، ملک منصور . سلطان قدوز . بندقدار . ملک سعید ، محمد سلامش . ملک منصور . ملک اشرف . ملک قاهر . ملک عادل . کید بوقا . حسام الدین لاچین . سلطان برقوق . سلطان فرج . ملک چقماق ، سلطان قایت بای . ناصر یوسفی . سلطان قانصو غوری . اما تومنی بیک<sup>۳</sup> دست و پایی زد و کاری نساخت و ممالکشان مصر و شام و حلب و در مکه و مدینه ، سکه به نام ایشان بود و ایام دولتشان دوست و هفتاد و پنج سال بود .

### گفتار در وقایع سنهٔ ثلاث و هشتمین و تسعمایه

لشکر کشیدن سلطان سلیم به جانب مصر و شام و محاربه نمودن با تومنی بیک و ظفر یافتن بر او و تصرف نمودن آن ولایت

در این سال ، سلطان سلیم روانهٔ شام شد و اهالی آن بلده شهر را تسلیم نمودند

۱- چنین است در نسخ و شاید : بود .

۲- م همه جا : قانصود .

۳- این نام در تواریخ تومانی بیک ضبط شده .



و عنایت خسروانه شامل حال ایشان گردید و در روز جمعه در مسجد بنی امیه خطبه را به نام سلطان سلیم خواندند و بعد از فتح آن دیار، شتر بسیار آب بار کرده روانه مصر گردید و چون به حدود آن مملکت رسید، شنید که امرای مصر، بعد از شکست، خواهر زاده سلطان قانصو را که تومنی بیک نام داشت پادشاه خود ساخته‌اند و لوای مخالفت افراخته. سلطان سلیم به عرض سپاه و ملاحظه یراق پاشایان عالی جاه پرداخته کوچ بر کوچ متوجه مصر گردید و در حوالی بلده مذکور نزول فرمود.

از آن جانب، تومنی بیک ریات جنگ و جدال افراخته با سپاهی، از هر چه تصور توان کرد بیشتر، همه را مغر پهلوانی بر سر و جوشن بهادری در بر، در خارج شهر صف قتال بیاراست و ضربزن و فرنگی بسیار در پیش لشکر داشت. رمضان اوغلی که از امرای معتبر مصر بود به عرض رسانید که صلاح دولت در آن است که دروازه شهر را بسته به جنگ پردازیم و تومنی بیک سخن وی را قبول نکرده در برابر سلطان سلیم صف آراست. در آن اثنا، غلامی از لشکر مصر فرار کرده نزد سلطان سلیم رفته معروض گردانید که مصریان در برابر لشکر شما توپ و فرنگی بسیار تعبیه کرده‌اند تا بر لشکر شما اندازند. سلطان سلیم از عقب مخالفان در آمده ایشان را به توپ و تفنگ گرفت و چون مصریان توپ و تفنگ خود را بر بالای میمونک سوار نکرده بودند از گردانیدن عاجز شدند و فرار نمودند. سلطان سلیم توپ و ضربزن<sup>۱</sup> ایشان را گرفته در برابر مصر فرود آمد و کلاتران و اعیان به پای اعتذار و استغفار از حصار بیرون آمدند و روی نیاز بر

۱- م: توپ و فرنگی.

۲- م: توپ و تفنگ را.



خاک در گاه پادشاه سوده امان طلبیدند و سلطان سلیم از سر جرایم ایشان گذشته سنان پاشا را با جمعی از دلاوران به اندرون شهر فرستاد تا محافظت آن بلده کنند .  
 [ چون سنان پاشا در شهر نزول نمود ، در نصف شب غلامان و مردمان عرب ]<sup>۱</sup> بر سر او ریختند<sup>۲</sup> و سنان پاشا را با هشتصد غلام به قتل آوردند و باقی امرا جنگهای مردانه کرده نعلش او را از شهر بیرون آوردند و سلطان سلیم به نفس خود به اندرون شهر رفت و در میدان شهر نزول نمود و یونکیچریان تفنگها را پر کرده مستعد قتال و جدال شدند . سلطان سلیم اعیان شهر را گرفته جمعی کثیر از ایشان به قتل آورد و مصریان معروض داشتند که ما از ارتکاب افعال سابق نادم و پریشان گشته ایم . امید آن که پادشاه از گناه ما گذشته من بعد طریق خدمتکاری و جانسپاری به تقدیم رسانیم . سلطان سلیم بعضی را خلعت فاخر بخشیده خرم و خوشدل گردانید .

چون غلامان مصر از موافقت رعایا مأیوس شدند ، شب از شهر بیرون رفتند و روانه حبشه و زنکبار گردیدند . سلطان سلیم ، بی خوف و بیم ، در مصر قشلاق نمود و در بهار ، تومنی بیک از حبشه [ با پنج هزار غلام حبشی به عزم مقابله ]<sup>۳</sup> به مصر آمدند ، سلطان سلیم این خبر بشنید و قراجه پاشا را با جمعی کثیر بر سر راه ایشان روان گردانید و آن دو لشکر به هم رسیدند و به تصفیة صفوف پرداختند . از جانبین طالبین نام و تنگک به میدان جنگ تاختند . به تیغ خون افشان ادیم زمین را رنگ لعل بدخشان دادند . باز شکست بر غلامان افتاده تومنی بیک گرفتار گشته از دست شحنة قهر شربت شهادت چشید و تمامی مصر و شام و حلب و حجاز در حوزه تصرف سلطان سلیم درآمده ایالت مملکت مصر را به خیر-

۱- م : چون شب شد غلامان و مردم اوسط و ادنای شهر .

۲- م اضافه دارد : سنان پاشا به مدافعه مشغول گشته آخر مصریان غالب آمده .

۳- س ندارد .



بیک رجوع نمود و حکومت شام را به جان وردی غزالی که در آن ولا از مصریان روگردان شده به خدمت سلطان سلیم آمده بود<sup>۱</sup>، عنایت نمود و با غرور<sup>۲</sup> موفور و اموال نامحصور متوجه اسلاهبول شد.

### [ گفتار در رفتن امرا به غرجستان و شکست میرزا محمد زمان ]<sup>۳</sup>

در این سال، میرزا محمد زمان امیر اردو شاه را به قتل آورد و قوام بیک برادر مشارالیه برج و باره بلخ را مضبوط ساخته رسولان متواتر به کابل فرستاد و از بابر پادشاه مدد طلبید. بنا بر آن، آن حضرت روانه بلخ گردید. قوام بیک قلعه و شهر را به ملازمان سپرده به اردوی همایون ملحق گردید. بابر پادشاه، با فوجی از شجاعان، بر سر میرزا محمد زمان ایلغار کرده خانه کوچ وی را متصرف شد. میرزا محمد زمان، باالم فراوان، به جانب غرجستان روان شد. حاکم آن ولایت، امیر شاه محمد سیف الملوك و خواجه غیاث الدین علی شرایط استقبال به جای آورده غاشیه متابعت بر دوش گرفته، بعد از دو روز، رایات نصرت آیات بابری در مواضع آق گنبد<sup>۴</sup> سایه افکند. اما چون تمامی غرجستانیان حامی میرزا محمد زمان بودند، بابر پادشاه به کوهستان<sup>۵</sup> نتوانست در آمدن. از راه فیروز کوه و غور روانه کابل شد. چون آمدن محمد زمان میرزا به ولایت غرجستان به سمع شاه دین پناه رسید،

۱- س: آمد.

۲- م: و باعزاز.

۳- م: ذکر مخالفت میرزا محمد زمان و بابر پادشاه با یکدیگر و لشکر فرستادن

شاه طهماسب از هرات به غرجستان بر سر محمد زمان و گریختن او.

۴- تصحیح از حبیب السیر (ج ۴ ص ۴۰۳) - م: آن گنبد.

۵- س: بکوهستانی.



ابراهیم سلطان موصلو و احمد سلطان افشار را با لشکر جرار بر سر شاهزاده عالی -  
 تبار ارسال نمود. غازیان در غرجستان به معاندین رسیدند. میرزا غمّ زمان و  
 و سیف الملوك صلاح در آن دیدند که خود را به دره های مستحکم رسانند. اما  
 جمعی از مردمان مغول قانجی به زبان آورده اند که ما قتل خود را در این سرزمین  
 می خواهیم و مستعد جنگ شدند و غازیان رستم جاه و ملازمان طه - ماسب شاه  
 آغاز مجادله کردند. بعد از محاربه طرفین و اشتعال نائرة حرب و شین، سپاه  
 حضرت شاهی بر آن سالکان طریقه تباهی غالب آمدند. میرزا غمّ زمان روانه  
 سان و چاریک گردید و امرا سالمأ غانماً به هرات معاودت نمودند و امین بیک که  
 از قبل بابر پادشاه حاکم بلخ بود، به اتفاق ابراهیم جالیق<sup>۱</sup>، بر سر وی رفتند.  
 غمّ زمان میرزا با صد نفر از ملازمان آغاز مجادله نمودند. مخالفان وی را از اسب  
 انداختند. یکی از مردم مغول شمشیری بر دست وی زده خواست که او را به قتل  
 رساند. غمّ زمان میرزا نام خود گفت. آن شخص او را بر اسب خود سوار کرده  
 نزد امین بیک آورد و او وی را روانه کابل گردانید. بابر پادشاه، بعد از قواعد عهد  
 و پیمان، ایالت بلخ را به وی عنایت نمود و صبیّه خود را در حباله نکاح وی در آورده  
 بعد از سه ماه او را با خیل و سپاه به بلخ فرستاد. چون به مقصد رسید، به مقتضای  
 هوای نفسانی، به تحریک زمره ادانی، اکثر ایام به تجرع شراب ارغوانی مشغول  
 گشته، از تدبیر مملکت<sup>۲</sup> باز ماند.

### وقایع متنوعه<sup>۲</sup>

در این سال، خاقان اسکندرشان در نخجوان قشلاق نمود.

۱- حبیب السیر: «امیر ابراهیم جابوق که در آن وقت به حکم حضرت پادشاهی، بابر -

میرزا، حاکم بلخ بود.» ج ۴ ص ۴۰۴.

۲- م ملک.

۳- حاشیه اضافه دارد: مدد فرستادن سلیم همراه منوچهر گرجی و کشته شدن رومبان در

دست قرقره گرجی خان.



هم در این سال ، منوچهر کرجی از روم به اتفاق قزل احمد اوغلی [ که از امرای سلطان سلیم بود به کرجستان آمد که الکا را از قرقره والی کرجستان ستاده بدو دهد. قرقره والی کرجستان در قراجه اردهان با ایشان جنگ کرده غالب آمد و قزل احمد اوغلی<sup>۱</sup> با جمیع رومیان به قتل آمدند و دیو سلطان که [ حاکم چخور سعد بود ]<sup>۲</sup> داو ایلی را غارت کرده به چخور سعد مراجعت نمود .

### وقایعی که در سنهٔ اربع و هشتین و تسعمایه واقع شده

[ ذکر فرستادن خاقان اسکندرشان دورمیش را به سر آقا محمد روز افزون حاکم مازندران و مهمات آن جا فیصل دادن ]<sup>۱</sup>

در این سال ، خاقان اسکندرشان استماع نمود که والی مازندران آقا محمد روز افزون سر از ربقه اطاعت داری و کردن از طوق فرمانبرداری بر تافته روی از شیوهٔ وفاق به طریق نفاق آورده بنا بر آن فرمان واجب الایمان نفاذ یافت که دورمش خان شاملو با فوجی از دلاوران روانهٔ مازندران شود .

دورمش خان بسا سپاه زیاده از کوا کب بروج و افزون از افواج یاجوج ، متوجه مازندران شد . چون آقا محمد از توجه عسا کر باران عدد واقف گشت قلعهٔ اولاد و کلیس را مضبوط گردانید . غازیان در پانزدهم ذی حجه ، قلعهٔ کلیس را احاطه نمودند . بعد از سه روز ، جنود عالم سوز جبراً قهرآ قلعه را گرفته آنگاه خان شجاعت پناه با خیل و سپاه روانهٔ قلعهٔ اولاد شد . قاضی جهان به امر خان به درون قلعه رفته به عهد و پیمان آقا محمد را بیرون آورده جناب خانی به توفیق باری متوجه ساری شد . والی آن دیار امیر عبدالکریم به واسطهٔ خوف و بیم ، پسر خود سید سلطان محمد را با دوازده هزار تومان تبریزی به خان فرستاد و مقارن این

۱ - س ندارد .

۲ - س : در آن حوالی بود .



حال ، سید حسین هزار جریبی و حکام رستم‌دار ملک کاوس و ملک بهمن باییشکش فراوان به اردوی خان آمدند و رعایت یافته به وطن خود مراجعت نمودند.

### وقایع متنوعه

در این سال ، خاقان اسکندرشان در تبریز قشلاق نمودند .

اندر این سال ، شیخ شاه پادشاه شیروان و امیره دباچ پادشاه رشت و کار کیا<sup>۱</sup> سلطان احمد والی لاهیجان به عز عتبه بوسی مشرف شدند و امیره دباچ مظفر سلطان لقب یافت .

اندر این سال ، ملک قرقره حاکم کرجستان به درگاه عالم پناه آمد . خاقان اسکندرشان دیوسلطان را همراه او به کرجستان فرستاد و دیوسلطان به قلعه لوری وصول مستولی گردید ،

### متوفیات

مولانا علاء الدین [ احمد طبیب سرکار خاصه شریفه که در کمال عظمت و رتبه بود ]<sup>۲</sup> به مرض ذات الصدر ، در این سال از عالم انتقال نمود .

### گفتار در وقایع که در سنهٔ خمس و هشتین و تسعمایه واقع شده

[ و لشکر فرستادن شاه عالم پناه به طرف غر جستان ]<sup>۳</sup>

در این سال ، شاه عالم پناه [ ابو المظفر شاه طهماسب ابراهیم سلطان برادر لده اش امیر خان موصلو ]<sup>۴</sup> را به تاخت ولایت غر جستان فرستاده امیر شاه محمد والی

۱ - م : امیره کار کیا

۲ - م ، [ طبیب ]

۳ - س ندارد

۴ - س : ابراهیم سلطان موصلو

آنجا، چون از آمدن سپاه [ ستاره عدد ] آگاه گردید، به قلعه کشتی نور متحصن شد < و > امیر جعفر علی را به رسم رسالت نزد ابراهیم سلطان فرستاده التماس نمود که ولایت مذکور را به وی تسلیم کنند، ابراهیم سلطان وی را بدقتل آورده بعد از سه روز سپاه عالم سوز یورش نمودند و شیر بیشه جلالت و پردلی سیوراوغلی<sup>۱</sup> بر بالای برج صعود نمود و شاه محمد سیف الملوک، با جمعی از مردمان مفلوک، قلعه را گذاشته به طرف میمنه گریخت. ابراهیم سلطان قلعه را ویران کرده متوجه هرات گردید.

### گفتار در قضایای گوه در سنه ۸۰۳ هجری و تسمایه واقع شده

[ و توجه بابر پادشاه به جانب قندهار بر سر شجاع بیگ و لندو النون بیگ ]<sup>۲</sup>  
در این سال، بابر پادشاه علم توجه به جانب قندهار برافراخت. شجاع بیگ به قلعه متحصن شده سپاه را به اشتعال آتش قتال مأمور گردانید، ملازمان بابر پادشاه غالب آمدند و ایشان را تا به دروازه راندند.

شجاع بیگ قاصدان کاردان به هرات نزد امیر خان فرستاده التماس بدو نمود. امیر خان ایلیچیان نزد بابر پادشاه فرستاده پیغام کرد که هر چند شجاع بیگ قبل از این سر از ربنه اطاعت و پا از جاده اطاعت بیرون نهاده بود، اما چون حالا به قدم ندم پیش آمده قبول می نماید که من بعد از بندگان در گاه شاهی باشد، مناسب آن که آن حضرت ترك محاصره کرده روانه کابل گردد. بابر پادشاه جواب داد که بعد از گرفتن قندهار، شجاع بیگ را به درگاه شاه دین پناه خواهیم

۱ - م ندارد.

۲ - م. ن: سمور

۳ - س ندارد.